بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 8 اسفند 1395.

مرحوم آقای صدر در این بحثی که شک داریم که حیوان تذکیه را قبول می کند یا نمی کند و شک ما در حلّیت و حرمت حیوان ناشی از شک در قبول تذکیه و عدم قبول تذکیه است می فرمایند یا شبهه حکمیه است یا شبهه موضوعیه است. در شبهه حکمیه فرموده اند که این مسئله مبتنی است بر اینکه ما تذکیه را چه بدانیم. آیا تذکیه امری بسیط است یا امری مرکّب است و نفس عملیات است. خب در مورد امر بسیط هم مطرح کرده اند آیا نسبت این امر با عملیات خارجیه نسبت عنوان و معنون است یا نسبت مسبّب و سبب است؟ خب وارد بحث شده اند. بحث دوم اینکه آیا موضوع تذکیه حیوان بماهو حیوان است یا موضوع تذکیه حیوان بما هو زاهق الروح است. به تعبیر دیگر ایشان می گویند حرمت از باب عدم تذکیه دو قید دارد. یک قید آن زهاق روح است و یک قید آن عدم تذکیه است. آیا این دو تا قید به نحو عرضی در موضوع حرمت اخذ شده اند یا به نحو طولی. یک موقعی ما می گوییم که موضوع دلیل حرمت این است الحیوان اذا زهق روحه و لم یقع علیه التذکیه حرامٌ. موضوع حرمت دو قید دارد. یکی زهاق روح و یکی عدم وقوع تذکیه. یک موقعی می گوییم موضوع ما حیوان نیست. موضوع ما حیوان زاهق الروح است و یک قید هم بیشتر ندارد آن قیدش اذا لم یکن مذکّی. پس بنابر احتمال اول بخواهیم قضیه شرطیه را بیان کنیم اینگونه بیان می کنیم الحیوان اذا زهق روحه و لم یقع علیه التذکیه حروم بنابر احتمال دوم الحیوان زاهق الروح اذا لم یکن مذکّی حرامٌ. خب این بعد ایشان وارد این بحث می شوند که تأثیر این دو مبنا را بیان کنند. من قبل از اینکه وارد این تأثیر این بحث ها بشویم یک مقداری می خواهم اصل این بحث ها را یک مقداری واضح کنیم. ایشان می فرمایند که در بحث اول که تذکیه چیست شبیه همین بحث هم در باب طهارت هست که آیا طهارات ثلاث در وضو و غسل و تیمم اینها نفس آن عملیات هستند یا چیزی هستند متفرّع بر یک امر بسیطی هستند که حالا یا اینها منطبق می شوند یا مسبب از این عملیات تطهیریه می باشند. خب ببینیم اصل این بحث من در طهارات ثلاث یک مطلبی عرض کنم آن طهارات ثلاث یک تعبیری در بعضی از روایات هست الوضوء طهورٌ، از این تعبیر استفاده شده است که نفس وضو طهارت است. در حالی که این مطلب خلط است. کلمه طهور به معنای طهارت نیست. برای طهور دو معنا کرده اند. یکی اینکه الطاهر فی نفسه المطهّر لغیره. مطهّر، طهور یعنی یکی از جنبه های طهوریت مطهریت است. اینکه ما می گوییم که وضو طهور است یعنی مطهّر هست. نه اینکه خودش طهارت هست. یا یک معنای دیگری برای طهور گفته اند ما یطهّر به. وسیله شیء مثل وقود ما یتوقد به. می گویند وزن فعول به معنای وسیله ای که به وسیله آن مبدأ تحقق پیدا می کند. هر یک از اینها باشد خود اینها طهارت نیستند. طهارت مسبّب از اینها است اگر هم یک موقعی بگوییم الوضو طهارهٌ معنایش یک نوع تجوّز است یعنی الوضوء سبب الطهاره. عرفا، شرعا وضو و غسل و تیمم خود طهارت حدثیه نیست. وسیله ای است که طهارت حدثیه در انسان ایجاد می شود. بنابراین همچنان که مثلا در روایات هست النور طهور. این نه اینکه نور خودش طهارت است. طهارت وصف انسان است. وصف قابل است و طهور وصف فاعل است. نور باعث می شود که انسان طاهر شود. در بحث طهارت آن جا شکی نیست که این اعمال ثلاثه مثل وضو و غسل و تیمّم فی نفسه طهارت نیست. طهارت معلول اینها است و اینها اگر هم باشند طهور هستند. طهوریت شیء هم یعنی موجب الطهاره. مولّد الطهاره. مولد الطهاره غیر از طهارت هست و اینکه عرض کنم در آن بحث طهارات ثلاث اصلا خیلی من تصویر درستی از این بحث برایم روشن نیست. در بحث ما اینکه تذکیه امر بسیطی است امر مرکّبی است بحث را فکر می کنم اینگونه باید طرح کرد. در اینکه تذکیه فعل ذابح هست شکی نیست. تذکیه را ذابح ایجاد می کند ولی بحث سر این است آیا این فعل ذابح، به اعتبار وصفی که در مذبوح ایجاد می شود تذکیه نامیده شده است یا به اعتبار اینکه ذبح، ذبح یعنی سر بریدن. یک موقعی شما می گویید با سر بریدن یک وصف طیب لحم ایجاد می شود. طهارت لحم ایجاد می شود و تذکیه به اعتبار ایجاد آن حالت صدق می کند کما اینکه در باب طهارت همین است. طهارت این که غسل و وضو و تیمّم طهور هستند به اعتبار اینکه وسیله تحقق طهارت هستند. موجب طهارت هستند. یک طهارت خبثیّه و طهارت حدثیه داریم. این طهارت حدثیه یا خبثیه ایجادش باعث می شود که به کاری که شخص انجام می دهد تطهیر اطلاق شود و به آن شیئی که این تطهیر را انجام می دهد طهور اطلاق شود. طهور به معنای مطهّر یا ما یطهّر به هست. خب در طهارت این من اصلا خیلی بحثش را چندان نمی دانم چقدر جا داشته باشد اصلا خیلی آن بحث را نمی فهمم اما در بحث تذکیه ما می توانیم این بحث را بکنیم به این شکل که آیا تذکیه به اعتبار نفس سر بریدن است؟ حیوانی که سرش بریده شود به آن می گویند تذکیه. یک موقعی تذکیه به اعتبار یک حالتی که در حیوان ایجاد می شود. به فعل من به اعتبار آن حالت تذکیه می گویند. شبیه تطهیر. آیا تذکیه به معنای تطهیر است یا تذکیه به معنای ذبح است. بحث این شکلی باید طرح کرد نه این شکلی که مرحوم اقای صدر بحث را عنوان کرده اند. خب این یک توضیحی در مورد اصل این بحث. حالا ما بعد در مورد اینکه کدام درست است کدام نیست از جهت فقهی که آقای صدر بحث را دنبال کرده اند دوباره به این نکته ای که عرض کردم می پردازیم. اما نکته دومی که ایشان مطرح کرده اند موضوع حکم به حرمت آیا تذکیه ای که در موضوع حکم به حرمت اخذ شده است نسبت به زهاق روح عرضی اخذ شده است یا طولی که نکته دوم بحث ایشان است. یک بحثی آقای حائری بعدا دارد در مورد اینکه ایشان می گوید اثباتا ما بعدا خواهیم گفت که اینکه در لسان دلیل به نحو طولی اخذ بشود یا به نحو عرضی اخذ شود فرقی ندارد که تعبیر کرده باشند الحیوان اذا زهق روحه و لم یقع علیه التذکیه حروم، که به نحو عرضی هست در لسان دلیل و این صورتی که الحیوان الزاهق الروح اذا لم یکن مذکّی حروم که به نحو طولی مذکّی در طول زهاق روح در موضوع اخذ شده است اینها فرقی ندارد هر دو اینها به نحو عرضی باز می گردد. می گوید ما بعدا این را در بحث اصل ....12

نکاتش را متکذر می شویم آقای حائری اشاره می فرمایند. من حالا آن بحث ایشان را ندیدم ولی بحثی که الآن می خواهم عرض کنم در مورد این است که اصلا این طولی اخذ شدن و عرضی اخذ شدن اثر دارد یا خیر این اثری که ایشان بر آن مترتّب کرده است تا چه قدر قابل پذیرش است. آن بحث امر اولی را که اثر گذاری شان را فرض کردیم آن را بعدا بحث می کنیم. این امر ثانی چون یک عبارت کوتاهی در مورد تأثیرش ایشان دارند این را همین جا بحث می کنیم. ایشان می فرمایند که بنابر اینکه تذکیه امر بسیطی هست، این بحث دوم که آیا عدم تذکیه بماهو مضاف الی الحیوان موضوع حرمت است یا عدم تذکیه بماهو مضاف الی حیوان زاهق الروح موضوع حرمت است، اثرش این است که اگر ما گفتیم زهاق روح و عدم تذکیه هر دو به نحو عرضی در موضوع حرمت اخذ شده است خب اینجا استصحاب به راحتی اجرا می شود هیچ مشکلی ندارد. می گوییم این حیوان قبلا مذکّی نبود. الآن مذکّی است. زهاق روحش را هم که بالوجدان احراز کردیم با ذمّ وجدان به اصل موضوع حرمت ثابت می شود. اما اگر و این هم مبتنی بر استصحاب عدم ازلی نیست چون این حیوان در حال حیاتش مذکّی نبوده است. الآن نمی دانیم هنوز مذکّی هست عدم تذکیه اش باقی است یا خیر. می گوییم عدم تذکیه اش باقی هست. اما اگر گفتیم که موضوع حرمت عدم تذکیه بما هو مضاف الی حیوان زاهق الروح هست، اینجا جریان استصحاب مبتنی بر استصحاب عدم ازلی است. چون حیوان زاهق الروح از اول وجودش یا مذکّی بوده است یا نبوده است. از زمان وجودش که زاهق الروح بودن هست از آن موقع یا مذکّی بوده است یا نبوده است. بنابر این اینکه می خواهیم استصحاب کنیم به اعتبار این است که قبل از تحقق آن این به عنوان عدم مذکّی متّصف بوده است. یعنی در زمان حیات. قبل از اینکه عنوان حیوان زاهق الروح در عالم خارج محقّق شود. خب این بحثی که ایشان مطرح می فرمایند. ولی به نظر می رسد که مطلب این جور نیست که ایشان می فرمایند. ببینید ما در بحث اینکه در استصحاب شرط بقاء موضوع هست به تفصیل اینجا اشاره کردیم که بسیاری از مواقعی که آقایان می گویند که مشکل، مشکل بقاء موضوع است یا شک در بقاء موضوع داریم، مشکل بقاء موضوع نیست. مشکل بقاء محمول است. فرض کنید که بچه، وقتی که بچه بوده است تکلیف نداشته است. به خاطر صغرش. موقعی که بزرگ شد نمی دانیم تکلیف به گردنش آمده است یا خیر. بعضی ها استصحاب عدم تکلیف در حال صغر را کرده اند. می گویند این در حالی که بچه بود تکلیف نداشت حالا نمی دانیم تکلیف دارد یا خیر. استصحاب عدم تکلیف در حال صغر. خب بعضی ها گفته اند که عدم تکلیف موضوعش صغیر هست. الآن این شخص کبیر هست بنابر این موضوع باقی نیست. ما آنجا عرض می کردیم به تبع مرحوم داماد و حاج آقا و اینها که اینجا شما یک موقعی روی عنوان صغیر و کبیر ملاحظه می کنید یک موقعی اینگونه و یک موقعی دست روی معنون خارجی می گذارید. می گویید این زید هنگامی که صغیر بود تکلیف نداشت. وقتی به معنون خارجی دست می گذارید، زید در هنگام صغیر بودن و در هنگام کبیر بودن یک نفر است. دو تا که نشده است. این زید همان هست که یک زمان صغیر بوده است و الآن کبیر است. پس بنابر این می توانیم بگوییم این زید قبل از بلوغ مکلّف نبود الآن شک داریم مکلّف هست یا نیست استصحاب می کنیم عدم تکلیف قبل از بلوغش را از جهت موضوع مشکلی نیست. مشکل از ناحیه محمول است که عدم تکلیف در حال صغیری و در حال صغر با عدم تکلیف در باب کبر هم عقلا و هم عرفا متفاوت است. دو تا عدم تکلیف هست یک عدم تکلیف به مناط اینکه قابلیّت تکلیف ولو شرعا ندارد که صغیر این شکلی است. یک عدم تکلیف به اعتبار اینکه قابلیت تکلیف دارد ولی شارع تکلیف نکرده است. و بنابر این مشکل، مشکل بقاء موضوع نیست. مشکل بقاء محمول است که حالا اگر بخواهید شما استصحاب کلی کنید دیگر داخل در بحث های این است که کلی قسم ثالث را قبول دارید یا خیر فرد مردد باشد قبول دارید یا خیر در بحث های دیگر بحث می رود.

سؤال:

پاسخ: این عدم تکلیف به مناط صغر با عدم تکلیف به مناط اینکه به مناط صغری که به خاطر اینکه کمال ندارد. عدم تکلیف به مناط عدم کمال با عدم تکلیف بعد از کمال دو عدم تکلیف مختلف هست و اینها بقاء آن عدم نیست. خب در ما نحن فیه حالا ببینیم اینجا چگونه است. اینجا ما دست روی این حیوان خارجی می گذاریم. می گوییم همین حیوان موقعی که زنده بود مذکّی نبود. الآن که عنوان حیوان زاهق الروح بر آن منطبق شده است نمی دانیم مذکّی هست یا نیست استصحاب می کنیم بقاء عدم تذکیه ای را که در حال حیات داشته است. این هیچ مشکلی ندارد. نه از ناحیه موضوع مشکل دارد نه از ناحیه محمول. اما از ناحیه موضوع مشکل ندارد چون این حیوان همان حیوان است. اینجور نیست که این حیوان نابود شده باشد خداوند یک حیوان دیگری اینجا خلق کرده باشد. این موضوع همان موضوع سابق است. حالا نکته اش را هم الآن عرض کنم اگر آن حیوان قبلا ملک من بود، الآن که از بین رفته است ما می گوییم ملک من است، این ملکیّت همان ملکیت است یا ملکیّت جدیده است؟ قطعا همان ملکیّت است. در حالی که اگر موضوع تغییر کرده باشد باید بگوییم که این ملکیّتی که من دارم این هم تغییر کرده است چون نمی تواند یک موضوع واحد موضوع وقتی تغییر کند وصف آن تغییر نکند.

سؤال:

پاسخ: آنجا هم همین جور است. هیچ فرقی ندارد آنجا هم مشکل، مشکل بقاء موضوع نیست. آنجا هم در بحث انقلاب هم دقیقا همین است. آن هم هیچ مثل همین است هیچ فرقی ندارد. آن دلیل داریم که شارع مقدس گفته است این ملکیّت، بحث این است که در جایی که ما می دانیم ملکیّت باقی است بقاء ملکیت همان ملکیّت سابقه باقی است یا ملکیّت جدیده شارع جعل کرده است؟ ملکیّت جدیده که جعل نکرده است. سبب برای ملکیت که جعل نشده است. به همان سبب سابق و به همان ملکیّت که از قبل هست می خواهم بگویم که این موضوع باقی است. اگر باشد مشکل باشد باید در ناحیه محمول باشد. و الا موضوع باقی است. بنابر این این حیوان

سؤال:

پاسخ: بحث همین است که آن شیء خارجی ما عنوان را نباید در نظر بگیریم آن شیء خارجی تغییر نکرده است. به خاطر اینکه در چیز استصحاب که ما می خواهیم بگوییم قضیه متیقنه و مشکوک، موضوعش آن شیء خارجی است. لازم نیست عنوان را ملاحظه کنید. ممکن است عنوان را ملاحظه کنید استصحاب جاری نشود ولی می توانید، این را هم در بحث ما اشاره کردیم که ممکن است چند گونه قضیه ترتیب دهیم به بعضی از قضایا بقاء موضوع نداشته باشد. ما نمی خواهیم بگوییم که هر گونه قضیه ای که ملاحظه کند انسان این لازم است به تمام افراد ملاحظه قضایا موضوع باقی باشد. همین که به یک ملاحظه ای موضوع باقی باشد کفایت می کند. می توانیم دست بگذاریم روی شیء خارجی. می گوییم این شیء خارجی قبلا مذکّی نبوده است. الآن نمی دانیم مذکّی هست یا نیست. استصحاب می کنیم عدم بقاء تذکیه اش را. اینجا یک نکته ای وجود دارد که دیروز هم اشاره کردم. آن این است که استصحاب بقاء موضوع را که ما می خواهیم بکنیم استصحاب موضوع وجود موضوع یا عدم موضوع لازم نیست در زمان یقین اثر داشته باشد. فرض این است، عدم مذکّی بودن در حالی که حیوان حیّ است هیچ اثری ندارد. خب نداشته باشد. ما نمی خواهیم در حال یقین اثر داشته باشد. همین که در حال شک که در زمان زهاق روح هست اثر دارد کفایت می کند. ما می گوییم این حیوان قبل از زهاق روح مذکّی نبود. الآن که زهاق روحش شده است مذکّی است. پس این حیوان زاهق الروحی است که مذکّی نیست استصحابا. پس حیوان زاهق الروح وجدانا موجود است و مذکّی نبودنش با اصل ثابت می شود. هیچ فرقی ندارد این زاهق الروح طولی اخذ شود یا عرضی. طولی اخذ شود باز هم الآن این حیوان زاهق الروح است. این حیوان زاهق الروح دست به خارج می گذاریم اشاره به خارج می کنیم می گوییم همین حیوان زاهق الروح این فرد خارجی حیوان زاهق الروح قبلا این وصف حیوان زاهق الروح برایش منطبق نبود ولی مجرّد اینکه وصف حیوان زاهق الروح بر آن منطبق نباشد باعث نمی شود که قبلا تحقق نداشته باشد. می گوییم این حیوان ها در حیوان قبل از زهاق روحش مذکّی نبود الآن که زهاق روحش شده است نمی دانیم مذکّی هست یا نیست استصحاب می کنیم بقاء عدم تذکیه را در نتیجه این حیوان زاهق الروحی هست که مذکّی نیست. حرمت بر آن بار می شود. این است که این به نظر می رسد که هیچ اثری ندارد که اینجا طولی فرض کنیم یا عرضی. وارد آن مطلبی که آقای حائری مطرح می فرمایند که اینجا دیگر اصلا بحث محمول ها آن جاهایی بود که استصحاب به لحاظ حکم ما می خواستیم اجرا کنیم. شک ما در استصحاب فرض کنید که من عدم تکلیف استصحاب حکمی را آنجا می خواستیم بکنیم. اینجا استصحاب موضوعی داریم می کنیم. اصلا محمول ما عدم تذکیه است. می گوییم هذا الحیوان در زمان حیات مذکّی نبود. الآن نمی دانیم مذکّی هست یا نیست استصحاب می کنیم

سؤال:

پاسخ: نه بحث این است که حالا اگر شما بگویید عرفا این عدم تذکیه ها دو تا عدم تذکیه است اصلا استصحاب جاری نمی شود نه به نحو عدم ازلی نه به هیچی. اینجور نیست که اینجا اگر پای استصحاب عدم ازلی را وسط کشیدید مشکلی حل نمی شود. یک موقعی عدم تذکیه در حال حیات با عدم تذکیه در حال مرگ مختلف باشد. اگر مختلف فرض کنیم خب بله. ولی اگر بگوییم عدم تذکیه عرفا یک عدم تذکیه است. این عدم ها دو تا عدم مختلف نیست. اگر عدم تذکیه را مختلف بدانید، استصحاب اصلا مشکلش

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن بحث های چیز را فعلا کار نداریم روی مبنای صرف الوجود و مختلف الوجود روی مبنای معروف دارم بحث را دنبال می کنم

سؤال:

پاسخ: نه به چیز عرفی. حالا آن لسان دلیل و اینها را کاری نداریم. به نظر عرف. ولی بحث این است که عرف هم باید بقاء موضوع را ببیند هم بقاء محمول را ببیند. اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه موضوعا و محمولا شرط است. اینجا عدم تذکیه در حال حیات با عدم تذکیه در حال زهاق روح این حیوان، عرفا دو تا عدم تذکیه است یا یکی؟ اگر عرفا دو تا باشد این استصحاب جاری نمی شود به خاطر عدم بقاء محمول. اگر یکی حساب شود استصحاب جاری می شود. دیگر بحث استصحاب عدم ازلی و این حرفها خیلی اینجا پایش کشیده نمی شود. یعنی مشکل، مشکل استصحاب عدم ازلی و اینها نیست. از یک ناحیه دیگر باید بحث کرد. بحث این است که عدم تذکیه در حال حیات و عدم تذکیه در حال مرگ عرفا یکی است یا دو تا.

سؤال:

پاسخ: آنها را نمی خواهیم وارد بحثش بشویم. بحث این است که آن بحث اصلا ربطی به استصحاب عدم ازلی ندارد. نکته اش هرچه می خواهد باشد. من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم که نکته استصحاب عدم ازلی چیست. مشکلش چیست

سؤال:

پاسخ: هر چه می خواهد باشد آن بحث. خب عیب ندارد بحث سر این است که عرفا آیا اینها یکی هستند یا دوتا؟ بحث استصحاب عدم ازلی مشکل خاص خودش را دارد. آیا عرفا اینها یک عدم هستند اصلا عرف این عدم به نحو سالبه به انتفاع موضوع را می فهمد یا خیر. اینها یک مشکل دیگر است. یعنی مشکل استصحاب عدم ازلی مشکل اصلی اش این است که آیا قضیه سالبه به انتفاع موضوع عرفی هست یا نیست. این مشکل اینجا اصلا نیست. این مشکل اینجا نیست. بله یک مشکل دیگری حاج آقا در باب استصحاب عدم ازلی مطرح می کنند که مشابه آن اینجا هست ولی به دو نکته مختلف. ایشان می گویند که عدم به نحو سلب موضوعی عرفا با عدم به نحو سلب محمولی مختلف است. بقاء محمولی وجود ندارد. شبیه آن را ما اینجا هم می گوییم ولی نکته اش فرق دارد. بحث این است که در حال حیات وقتی عدم تذکیه بر حیوان بار می شود، این آیا همان عدم تذکیه در حال مرگ است یا چیز دیگری است؟ عرفا اینها را یکی می دانند یا دو تا؟ این بحث ها مطرح هست. خب این است که به نظر می رسد که این موضوع دومی که آقای صدر اینجا عنوان کرده اند که بما هو مضاف الی الحیوان و بما هو غیر، آهان این نکته را هم ضمیمه کنم اگر عدم تذکیه در حال حیات با عدم تذکیه در حال مرگ متفاوت باشد چه طولی باشد چه عرضی باشد استصحاب مشکل دارد. این مشکلی نیست که اختصاص داشته باشد به جایی که اخذ عدم تذکیه در طول اخذ زهاق روح باشد. اگر این دو تا قید عرضا هم اخذ شده باشند و دو قید عرضی هم باشند باز مشکل هست. بنابر این تفصیل بین اینکه قید زهاق روح و قید عدم تذکیه طولیا اخذ شود یا عرضیا اخذ شود، هیچ ثمره ای به نظر نمی رسد در این بحث داشته باشد. خب اما روی همین جهت من این بحث دوم را نه بحث دیگر بحث اثباتی اش را هم نمی کند که آقای صدر وارد بحث اثباتی شده است و خواسته است که از ادله اثبات کند و آقای حائری در حاشیه می خواهد بگوید که اینها درست نیست و اینها بحث را از آن می گذریم. اما بحث اول که آیا تذکیه امر بسیطی است یا عملیه خارجیه مرکبه است. با توجه به توضیحی که دادم بحث را ما اینگونه دنبال می کنیم. آیا تذکیه نفس ذبح است یا ذبح به اعتبار حالتی که در حیوان ایجاد می کند تذکیه است. کأنه شبیه طهارت حدثیه و خبثیه که یک حالتی هست که در شیء ایجاد می شود، مثلا آب ریختن روی لباس یک موقعی ما می گوییم این آب ریختن خود آب ریختن طهارت است. یک موقعی می گوییم آب ریختن به اعتبار اینکه یک حالتی در شیء ایجاد می کند که یک حالت طهارتی در آن ایجاد می کند آن در طهارت حدثیه که راحت تر و خبثیه هم همین تصویر را می شود ما مطرح کنیم. آقای صدر در واقع می خواهد بگوید که تذکیه بما هو تذکیه آن چیز را ایجاد نمی کند. از مجموع روایات اینگونه ایشان می خواهد برداشت کند که تذکیه یک، ایشان تعبیرش این است که

و الحاصل المستفاد ممّا عرفتها من الأخبار هو أنّ‌ الذكاة عبارة عن أمر بسيط و هو الطيب و الطهارة و نحو ذلك من العناوين.

نه این مطلب درست نیست. عرض کردم تذکیه به هیچ وجه طیب و طهارت نیست. تذکیه اگر هم باشد به اعتبار اینکه در آن شیء طیب و طهارت ایجاد می کند بر این عملیات تذکیه اطلاق می شود به اعتبار اینکه یک طهارتی در شیء ایجاد می کند. خب آقای صدر اینجا

سؤال:

پاسخ: نه من یک مطلبی که می خواهم عرض کنم بحث من این است اولا تذکیه به معنای آن مسبّب نیست. به معنای طهارتی که ناشی از شیء می شود. تذکیه به معنای موجد هست. سبب است ولی بحث سر این است که بحث را اصلا به این شکلی که آقای صدر دنبال کرده اند نباید دنبال کرد که آیا تذکیه نفس طهارتی هست که در شیء ایجاد می شود یا ایجاد نمی شود. این را اصلا نباید دنبال کرد. تذکیه فعل ذابح است. ذابح تذکیه ایجاد می کند ولی آیا این فعل ذابح به اعتبار وصفی که در آن مذبوح حاصل می شود هست یا به اعتبار آن وصف نیست. همین که ذبح ایجاد شد مذبوح بودن کافی است. اینجور نیست که یک وصف دیگری یک حالت مستمری مثل حالت طهارت و طیب لحم و امثال اینها در شیء ایجاد می شود.

سؤال:

پاسخ: نه حالا عرفی بحث تعبدی بودن لازم نیست. بحث این که آیا عرف در این گوشتی که هست یک حالت طهارت و پاکیزگی می بیند و تذکیه به اعتبار اینکه سبب ایجاد این حالت هست، ذبح به اعتبار اینکه سبب ایجاد این حالت هست تذکیه خوانده شده است یا به این اعتبار نیست؟ این اصل طرح بحث

سؤال:

پاسخ: حالا آنها خیلی مهم نیست. تذکیه شرعی مراد است. بالأخره عیب ندارد ذبح با شرایطی که شرع مقرر داشته است. آن عمل خارجی با همه آن شرایط این تذکیه خوانده شده است. این تذکیه خوانده شده است یعنی اینکه یک حالتی در شیء ایجاد می کند

سؤال:

پاسخ: نفس ذبح چیز هست به خاطر اینکه اگر این نباشد حلّیّت لحم نمی آورد. تذکیه یعنی اصلا آن شرایطی که هست که نمی دانم بسم الله و امثال اینها هست شارع مقدّس می گوید اگر بسم الله نگویید من این را تذکیه نمی دانم. تذکیه نمی دانم یعنی چه؟ یعنی احکام شرعیه ای که بر مذکّی بار می شود من شرعا بار نمی کنم. اطلاق مجازی است.

خب این اصل صورت مسئله این بحث را فردا ملاحظه فرمایید من در موردش صحبت می کنم. من میگویم که این بحث را هم ببینید. یک بحثی آقای صدر اینجا مطرح کرده اند این بحث در لسان العرب هم در ماده یک حاشیه آقای حائری اینجا در حاشیه دارد یک حاشیه جالبی است که شما مراجعه کنید به لسان العرب ماده ذکیَ با و زکیَ. این بحث مفیدی است که در موردشان مطرح می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد